

شاهرخ رو بهش گفت:

_ اهای بچه با زن من درست حرف بزنا!

شهیاد با خنده و حرص گفت: چشم خان داداش.

از حمایتش قند تو دلم اب شد و نیشم باز شد که رو کرد سمتم:

_ خجالت نمیکشی تو فینگیلی؟ ابرومونو بردی جلو اون پیرزن! الان ابهتم زیر سوال رفت.

غش غش خندیدم و حق به جانب گفتم:

_ مگه من گفتم بیا فیلم ببین؟ خودت پریدی کنارم سفارش اب پرتقال و تخمه دادی نکنه یادت رفته؟

شهیاد گوشیش زنگ خورد و با نگاهی به صفحش با ببخشیدی از برادر بزرگترش نشیمن و ترک کرد و شاهرخ رو به من گفت:

_ حالا نمیتونستی بیای بیرون معصومه خانوم تورو ببینه بفهمه ما تنها نبودیم؟

با شیطنت گفتم: نج!

چشم غره ای رفت: توله سگ و ببینا!

با ناز نگاهش کردم:

_ شاهی؟

با اخم و تخم با فاصله ازم نشست و شبکه رو عوض کرد:

_بله؟

لب برچیدم:

_شاااهی!؟

ناچار گفتم: جانم؟

دستامو به طرفش باز کردم و با لحن لوسی گفتم:

_بخل!

_بیا ببینم پدر سوخته

با ناز خزیدم توی بغلش و مثل بچه گربه سرمو به گردنش مالیدم که با لذت گفت:

_اووف، تو خود بهشتی برام.

لب برچیدم:

_پس چرا دعوام میکنی!؟

خیره به لبهام شد:

_چون اذیتم میکنی بچه! ابرو برام نمیزاری.

بوسه ی ارومی روی لبش کاشتم که لبخندش پدیدار شد و با لحن پر از عشوه ای

گفتم:

_اقاییم؟

با ولع به صورت‌تم خیره بود و جز به جز صورت‌تم و میکاوید و جواب داد:

جانم خانومم؟

یه چیز بگم؟

بوسه ای بین دوتا ابرو هام کاشت:

شما ده تا چیز بگو!

لبخند ملوسی زدم:

من دلم خرید میخواد. لباس زیر و لباس خونگی و بیرونی خوبی ندارم. لوازم آرایش و کفش و کیف و..

وسط حرفم پرید:

هرچی میخوای لیست کن بگم برات آماده کن.

عهه اینارو خودم باید انتخاب کنم!

سری تکون داد:

هماهنگ میکنم با شهیاد برو خریدات و انجام بده.



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

